

لطفًا گوش کن

وقتی از تو می خواهم به حرفم گوش کنی
و تو شروع به نصیحت کردن می کنی،
آنچه را من خواسته ام انجام نداده ای.
وقتی از تو می خواهم به حرفم گوش کنی.
و تو شروع می کنی به گفتن اینکه
چرا من نباید چنین احساسی داشته باشم،
احساسات مرا پایمال می کنی.
وقتی از تو می خواهم به حرفم گوش کنی.
و تو فکر می کنی برای حل کردن
مشکلات من باید کاری انجام دهی،
از عهده آنچه خواسته ام برنیامده ای،
حتی اگر ممکن است به نظر عجیب برسد.
گوش کن! تنها چیزی که می خواهم این
است که گوش کنی.
چیزی نگو و کاری نکن، فقط بشنو
ممکن است نا امید و مردد باشم،
اما ناتوان نیستم.
وقتی کاری برایم انجام می دهی که
خودم می توانم
و نیاز دارم که خودم آن را انجام دهم،
به ترس و ناکارآمد بودن من
کمک کرده ای،

اما اگر این حقیقت ساده را بپذیری
که احساسات من، احساساتم هستند،
هر چقدر هم غیر منطقی باشند،
آنگاه می توانم دست از قانع کردن تو بردارم.
و به درک این مسئله پردازم که
در ورای احساسات غیر منطقی چه
چیز وجود دارد.
و وقتی این مسئله روشن شد،
پاسخها آشکار می شوند و من به
نصیحت نیازی نخواهم داشت.
احساسات غیر منطقی زمانی مفهوم
پیدا می کنند
که درک کنیم در ورای آنها چه چیز وجود دارد.
شاید به همین دلیل است که دعاها
گاهی، برای بعضی از افراد موثر
واقع می شوند.
زیرا خدا خاموش است
و نصیحت نمی کند یا سعی نمی کند
اوضاع را رو به راه کند.
خدا فقط گوش می دهد
و می گذارد خودت از عهده کارهایت برآیی.
پس لطفا گوش کن و فقط بشنو.
و اگر خواستی صحبت کنی، دقیقه ای صبر کن
تا نوبتت شود- آن گاه من به تو گوش خواهم کرد.